

## The End of Nightwork

by Aidan Cottrell-Boyce



“ She thinks that she felt kind of like a unit of currency. The value of her parents’ love for one another was expressed in her. Like a currency, she didn’t have intrinsic value. Her value was attributed to her by what she represented in the process of the giving and receiving of love that took place between her parents. She knew that they knew that if she was happy, it was because they loved one another. ”

“ او احساس می‌کرد چیزی شبیه یک واحد پول است. ارزش عشقِ پدر و مادرش به یکدیگر، در وجود او سنجیده می‌شد. درست مثل پول، خودش ارزشِ ذاتی نداشت؛ ارزشی که داشت، از معنایی می‌آمد که در دادوستدِ عشق میان پدر و مادرش نمایندگی می‌کرد. او می‌دانست که آن‌ها باور دارند اگر او خوشحال است، دلیلش این است که آن‌ها یکدیگر را دوست دارند. ”

## The End of Nightwork

by Aidan Cottrell-Boyce



I felt as though we had all been blown into the air by an explosion, and that we might just keep floating, up and up into the universe, untethered by gravity. It was the gravity that I hated. That the family felt like gravity to me at that age.

احساس می‌کردم انگار انفجاری همه ما را به هوا پرتاب کرده است؛ و شاید تا ابد، همین‌طور بالاتر و بالاتر، در دل جهان شناور بمانیم، بی‌آنکه جاذبه‌ای ما را به زمین بازگرداند. من از همان جاذبه متنفر بودم. آن روزها، خانواده برای من همان جاذبه بود؛ نیرویی که مدام مرا به پایین می‌کشید.

## The End of Nightwork

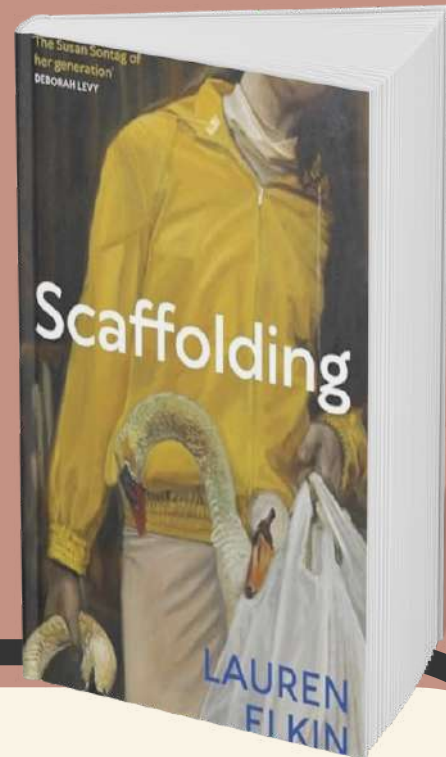
by Aidan Cottrell-Boyce



I remember reading that passage when I was twenty-eight: fifteen years after my first heterochronous shock, six years before my second, three weeks after you were born. But it didn't make me think of me straight away. It made me think of my father, your grandfather. And then it made me think of you. And then it made me think of me.

یادم هست آن بخش را وقتی بیست و هشت ساله بودم خواندم؛ پانزده سال بعد از نخستین شوکِ ناهم‌زمانم، شش سال پیش از دومی، و سه هفته بعد از آنکه تو به دنیا آمدی. اما عجیب بود که اول از همه به خودم فکر نکردم. اول پدرم به ذهنم آمد؛ پدرِ بزرگِ تو. بعد تو. و تازه در آخر، نوبت رسید به خودم.

## Scaffolding lauren elkin



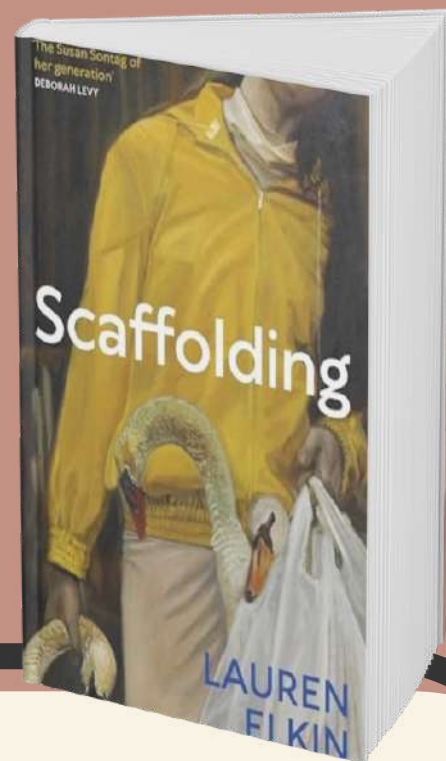
**Sometimes I wish I could reach out to the girl I used to be, and tell her something, though I have no idea what.**

گاهی دلم می‌خواهد دستم به دخترِ گذشته‌ام  
برسد؛ همان دختری که روزی بودم، و چیزی به او  
بگویم... هرچند خودم هم نمی‌دانم آن چیز دقیقاً  
چیست.

**Stasis, she says. You are enjoying the fixation of your desire. You're afraid to get it moving again.**

«سکون،» می‌گوید. «تو از درجا زدنِ میل و اشتیاق  
لذت می‌بری. از این می‌ترسی که دوباره به حرکت  
بیفتد.»

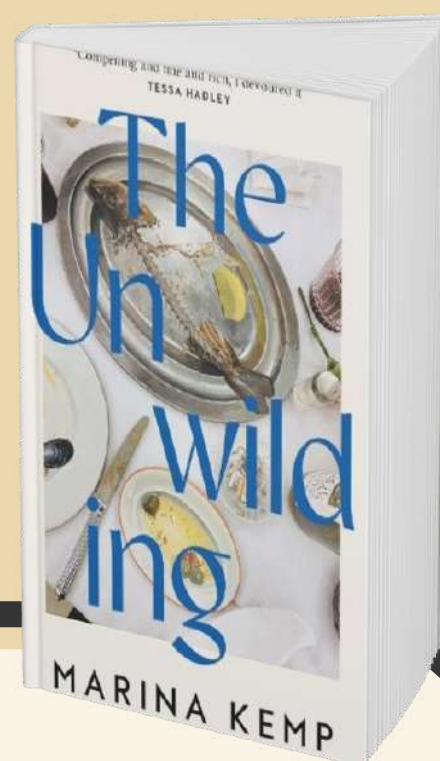
## Scaffolding lauren elkin



I've been living out a mad love, seizing the Other and incorporating him into myself. But the only livable love has to maintain a certain distance. It seems more radical to accept your lover's alterity, and with that, their essential freedom and autonomy.

تمام این مدت، عشقی دیوانه‌وار را زندگی کرده‌ام؛ عشقی که می‌خواست «دیگری» را تصاحب کند و در وجود من حل کند. اما تنها عشقی که می‌شود با آن زندگی کرد، عشقی است که فاصله‌ای میان دو نفر را حفظ می‌کند. شاید رادیکال‌ترین شکلِ عشق این باشد که دیگری بودنِ معشوق را بپذیری؛ و همراه با آن، آزادی و استقلالِ ذاتی او را نیز.

**Unwilding**  
marina kemp



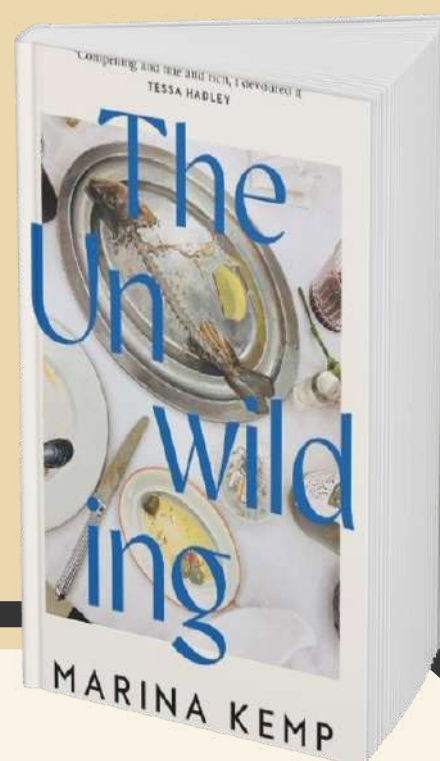
**Do all the good you can, by all the means you can, in all the ways you can.**

هر کار خیری که می‌توانی انجام بده؛ با هر وسیله‌ای که در اختیار داری، و به هر شیوه‌ای که از دستت برمی‌آید.

**don't give your enemy the means to destroy you.**

هیچ‌وقت ابزار نابود کردن را به دستِ دشمنت نده.

Unwilding  
marina kemp



all literature is about the harm  
we do to each other.

تمام ادبیات، در نهایت، درباره‌ی آسیب‌هایی  
است که به یکدیگر می‌زنیم.

How easy life is, I thought, for  
women who are not afraid of a man.  
The Dry Heart, Natalia Ginzburg.

با خودم فکر کردم: زندگی برای زنانی که از هیچ  
مردی نمی‌ترسند، چقدر آسان‌تر است.